



بیا با هم یک چیز خوب بخوانیم!

نوشتن برای شما خیلی خوب است، اما گاهی دلم می‌خواهد می‌شد کنار هم بنشینیم و از کتاب‌هایی که دوست داریم، از آن سطرها که دلمان می‌خواهد زیرش خط بکشیم یا هم حرف بزنیم. مثلاً این قسمت از کتاب فوق‌العاده‌ی شازده کوچولو درباره‌ی دوستی، قسمتی که دلم می‌خواست با شما بخوانم، جوری که انگار کنار تان نشسته باشم. اجازه می‌دهید؟

روپاه گفت: سلام.

شازده کوچولو برگشت، اما کسی را ندید. با وجود این با ادب تمام

گفت: سلام

صدا گفت: من اینجا زیر درخت سیب...

شازده کوچولو گفت: کی هستی تو؟ چقدر قشنگی!

روپاه گفت: من یک روباهم.

شازده کوچولو گفت: بیا با من بازی کن. نمی‌دانی چقدر دلم گرفته...

روپاه گفت: نمی‌توانم با تو بازی کنم. آخر هنوز کسی مرا اهلی نکرده

است.

شازده کوچولو آهی کشید و گفت: معذرت می‌خواهم، اما اهلی کردن

یعنی چه؟

روپاه گفت: یک چیزی است که پاک فراموش شده. معنی اش ایجاد

علاقه کردن یا دوست شدن است.

- دوست شدن؟

روپاه گفت: معلوم است تو الان برای من به پسر بچه‌ای مثل صد هزار

پسر بچه‌ی دیگر، نه من هیچ احتیاجی به تو دارم، نه تو هیچ احتیاجی به من.

من هم برای تو یک روباهم مثل صد هزار روباه دیگر. اما اگر مرا اهلی

کردی تو برای من میان همه‌ی عالم، موجود یگانه‌ای می‌شوی، من برای تو.

شازده کوچولو گفت: کم کم دارد دستگیرم می‌شود ...

روپاه گفت: چیز بعدی نیست. رو این کره‌ی زمین هزار جور چیز می‌شود

دید.

می‌دانی؟ من زندگی یکنواختی دارم. من مرغ‌ها را شکار می‌کنم، آدم‌ها

مرا. اما اگر تو مرا اهلی کنی، همه چیز عوض می‌شود. آن وقت صدای

پایس را می‌شناسم که با هر صدای پای دیگر فرق می‌کند. صدای پای

دیگران مرا وادار می‌کند تو هفت تا سوراخ قایم بشوم، اما صدای پای تو

مثل یک آهنگ قشنگ مرا از سوراخم می‌کشد بیرون.

روپاه خاموش شد و مدت طولانی شازده کوچولو را نگاه کرد. آن وقت

گفت: انسان‌ها همه چیز را همین‌جور حاضر آماده از دکان‌ها می‌خرند، اما

چون دکانی نیست که دوست معامله کند، مانده‌اند بی‌دوست... تو اگر

دوست می‌خوای خب مرا اهلی کن!

شازده کوچولو پرسید: راهش چیست؟

روپاه جواب داد: باید خیلی حوصله کنی. اولش یک خرده دورتر از

من، میان علف‌ها می‌شینی. من زیر چشمی نگاهت می‌کنم و تو چیزی

نمی‌گویی. عوضش می‌توانی هر روز یک خرده نزدیک‌تر بنشینی... کم کم

به تو عادت می‌کنم... فردای آن روز شازده کوچولو دوباره آمد و روزهای

بعد هم و به این ترتیب شازده کوچولو روپاه را اهلی کرد...

دلم می‌خواست وقتی این قسمت از کتاب را می‌خواندیدم، درباره‌ی دوستی با هم حرف می‌زدیم. درباره این که دوست پیدا کردن و دوست ماندن مثل همه‌ی کارهای مهم دنیا، یاد گرفتن و صبر و حوصله می‌خواهد.

شما بلیدید دوست خوبی باشید؟

کتاب شازده کوچولو بارها ترجمه و چاپ شده حتماً از کتابخانه نزدیک آن را مانند بگیرد و بخواند! مطمئنم آن را دوست خواهید داشت.

مرجان فولادوند

تصویر گرنگین حسین زاده

